

جامعه مدنی، با کدام محتوا؟

"جامعه مدنی" از نگاه طرفداران لیبرالیسم اقتصادی!

آنچه در زیر می خوانید، نظرات یکی از نظریه پردازان اقتصادی در جمهوری اسلامی، بنام "موسی غنی نژاد" است، که اکنون در مطبوعات داخل کشور اظهار نظر، و اغلب با رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور، پیرامون مسائل اقتصادی ایران و "جامعه مدنی" مصاحبه می کند. البته گمان دیگری، نظیر "فریبرز رئیس دانا" نیز دیدگاه های اقتصادی خود را در مطبوعات ایران مطرح می کند، که با نظرات غنی نژاد متفاوت است. ما تصور می کنیم آشنائی با دیدگاه های که پیرامون مسائل اقتصادی و "جامعه مدنی" در داخل ایران مطرح می شود، راهنمای قابل توجهی است برای آگاهی بیشتر از نظرات و راه حل های پیشنهادی برای غلبه بر بحران اقتصادی و درحقیقت سمت گیری اقتصادی ایران. درعین حال، ضمن آشنائی با این نظرات، عرصه هائی در برابر چپ انقلابی ایران قرار می گیرد، که نمی توانست در آن حضور نیافت و از آن غفلت کرد. سؤال اساسی، اکنون اینست که در "جامعه مدنی" که مورد بحث است، چه سمت گیری اقتصادی باید داشته باشد و اصول مندرج در قانون اساسی قابل اجراء است یا نه؟

موسی غنی نژاد، در فرانسه تحصیل کرده و دکترای اقتصاد توسعه را در سال ۱۳۶۴ در آن کشور بدست آورده است. از نظر فلسفی او از پیروان و مبلغین نظرات "فردریک هایک" بنیانگذار برجسته ترین مبلغ فلسفه نئولیبرالیسم است. کتاب "طریق بندگی" هایک، که در سال ۱۹۴۴ منتشر شد، از جانب نیروهای مترقی جهان بدرستی بنام مانیفست ارتجاع، معروف شده است. به ابتکار "هایک" اولین کنفرانس آنجمن مونت پله وین در سال ۱۹۴۷ در سوئیس برگزار شد. این انجمن تا پایان دهه ۱۹۸۰ بنابینه "گمنستر ارتجاع" عمل کرده و نقش هماهنگ کننده طیف سیاستمداران، روشنفکران، استاتید، فعالین سیاسی و علاتمندان لیبرالیسم اقتصادی در جهان را ایفاء می کرد. از اعضا اولیه این انجمن می توان "مارگارت تاچر" و "میلتون فریدمان" اقتصاد دان آمریکائی را نام برد. (۴)

علاقه و اعتقاد غنی نژاد به نظرات هایک به حدی است که کتاب "قانون، قانونگذاری و آزادی" او را به فارسی ترجمه کرده و در سال ۱۳۷۶ از طریق موسسه فرهنگی "صراط" در تهران منتشر کرده است. این کتاب در برگزیده اصول فلسفی نئولیبرالیسم است.

در سال ۱۳۷۵ مصاحبه هائی با غنی نژاد در کتاب "سنت، مدرنیته، پست مدرن" در تهران منتشر شد. در این مصاحبه ها، غنی نژاد، ضمن حمله به مارکسیسم و اعلام به پایان رسیدن حیات افکار سوسیالیستی، به تبلیغ نظریات نئولیبرالی پرداخته و از نظر نویسنده آمریکائی "فوکویاما" مبنی بر به پایان رسیدن تاریخ، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و پیروزی لیبرال دموکراسی حمایت می کند. (۶) با توجه به توضیحات مختصر فوق، پیام و دیدگاه های اصلی مصاحبه غنی نژاد و برداشت او از جامعه مدنی را بهتر می توان درک کرد. به گفته وی:

«اینکه جامعه مدنی را جدا از اقتصاد بدانیم و تنها مرتبط با ساختار سیاسی و فرهنگی بدانیم، یک اشتباه است. جامعه مدنی تنها مترادف با توسعه سیاسی نیست و اینگونه نگرش اشتباه مضاعف است. دست آوردها و خوبی های جامعه مدنی... بدون یک پایه و شالوده اقتصادی مناسب امکان پذیر نیست. ... مهمترین اولویتهای و میرم ترین مسائل اقتصاد ما، حرکت به طرف جامعه مدنی به معنی واقعی کلمه، یعنی غیر دولتی کردن اقتصاد ایران است... وقتی می گوئیم آزادی بیان، باید بلافاصله سؤال کنیم که در چه شرایطی افراد می توانند آزادی بیان داشته باشند؟ آزادی بیان مربوط به فرادست... چه زمانی یک فرد جرات می کند که حرفش را بزند؟ (۷) اگر این فرد مستخدم دولت باشد و نان دولت را بخورد و هر لحظه در معرض خطر باشد، که دولت اگر نظرش از او برگردد از گرسنگی می میرد، در واقع نمی تواند آزادی داشته باشد و حرفش را بزند... اگر اقتصاد آزاد نداشته باشیم، جامعه مدنی نداریم، آزادی فردی، آزادی احزاب، آزادی بیان و آزادی مطبوعات نداریم و اینها همه افسانه خواهد بود... دولت اگر می خواهد آن شفافیت لازم را در جامعه مدنی ایجاد کند، باید صریحا اعلام کند که دولت مسئول اقتصاد مردم نیست. اگر برحسب تصادف بصورت تاریخی چنین وضعی پیش آمده، در واقع یک اتفاق غیر طبیعی پیش آمده است. الان منابع زیادی در دست دولت است و دولت باید سعی کند آنها را در اختیار مردم بگذارد ولی دولت مسئول نان شب افراد نیست... سیستم بانکی نباید دولتی باشد، بانک باید بصورت یک بنگاه خصوصی عمل کند... اگر بیکاری یک مشکل عمده در جامعه ماست، باید دید که رشد اقتصادی ما چرا پائین است. علت های مختلفی برای این مسئله وجود دارد. مثل قانون کار. این قانون کار ما اجازه استخدام را به بنگاه نمی دهد. هر بنگاهی که استخدام بالای ۸۹ روز داشته باشد، با وزارت قلمرو کار روبرو می شود. کارگری که استخدام می شود، اگر خرابکاری کند و کار نکند و کار را بخواباند، نمی توان او را جواب کرد، در نتیجه بنگاه ها استخدام نمی کنند یا مجبور می شوند که سطح تولید را در سطح پائینی نگه دارند... اگر می خواهیم یک وضع نسبت به قبل عوض شود، باید ۱۲ ساعت کار کنیم... عدالت اجتماعی توأم با رشد اقتصادی رویاست. اقتصاد دولتی زمینه را برای نئولیبرالیسم آماده می کند. خطر از اقتصاد دولتی است. کسانی که خود را مدافع طبقه کارگر می دانند جلوی اشتغال زائی را گرفته اند.» (۸) (بقیه در ص ۳۳)

برقراری «جامعه مدنی»، به شعاری تبدیل شده است علیه مواضع ارتجاعی سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ در اتحاد با روحانیت ارتجاعی ایران. در داخل کشور و توسط همانها که این شعار برای کوتاه کردن دست آنها از حکومت مطرح شده است، این شعار به «مدینت النبی» تعبیر شده تا «آزادی» مستتر در آن از اذهان پاک شود، و در خارج از کشور نیز، جریانات وابسته به راست و سلطنت طلبان نیز کوشش می کنند «جامعه مدنی» در چارچوب «پارلمنتاریسم بورژوازی» و «اقتصاد بازار» محصور بماند. مثلا، گهسان لندن در شماره ۷۰۸ خود با طرح ضرورت «خصوصی سازی» و اعلام بی پرده «تاجریسم» [۱]، از حاکمیت بلامنزاع «اقتصاد بازار» در جامعه مدنی دلخواهش دفاع می کند.

کوشش جریان های راستگرا برای به بیراهه کشاندن جنبش انقلابی مردم ایران، نکته ایست که نباید از آن غفلت کرد. در واقع این خطری است، که جنبش را از طرف راست تهدید می کند. درحالیکه آزادی و برقراری قانون در کشور، از نگاه چپ، از جمله، یعنی احترام به قانون و فراهم آمدن امکان دفاع آزاد از توسعه عدالت اجتماعی. یعنی، یکی از عمده ترین آماج های انقلاب بهمین ۵۷.

جناب "راست" مهاجر (از جمله در همان شماره گهسان لندن که در بالا ذکر شد)، در یک جامعه مدنی، اقتصاد گره گشا و چاره عقب افتادگی جامعه را در تداوم اجرای سیاست اقتصادی دیکته شده توسط صندوق بین المللی پول - تعدیل اقتصادی - میدانند و همانند طرفداران جامعه مدینت النبی، از سوی تجار و بازاریهای داخل کشور، خواهان «خصوصی سازی» و توسعه آن بر تمام شیون اقتصادی، خدماتی و... کشور است، تا باصطلاح با ایجاد ثروت، امکان تقسیم آن و توسعه عدالت اجتماعی ممکن گردد. البته هیچکس هم از این دو سر یک طیف نمی پرسد، که آن ۴۰ میلیارد بدهی خارجی که بصورت وام به ایران سرازیر شد و در بازار ایران دست به دست شد و شرکت های عظیم تجاری از قبل آن سر بدر آوردند، چرا موجب تقسیم ثروت در جامعه نشد؟! و عدالت اجتماعی گسترش نیافت؟

متأسفانه طرح مسئله «توسعه» و برقراری «عدالت اجتماعی»، به همین گونه که در دو سر طیف راست و در برداشت از جامعه مدنی تبلور می یابد، جای وسیعی را هم در سالهای اخیر، در برخی از مطبوعات چپ خارج از کشور به خود اختصاص داده است. این جریانات نیز نتوانستند محتوای جنبش توده ای کنونی در ایران را، درکنار دفاع عام از آزادی و بعنوان آرمان های چپ و رادیکال جنبش تشخیص بدهند.

بدین ترتیب کوشش "راست" با استفاده از بحران اقتصادی حاکم در کشور و وضع بین المللی نامساعد برای توسعه اقتصادی کشورهای جنوب آنست که رشد اقتصادی-اجتماعی در ایران را، با انحراف از آماج های مردمی قانون اساسی جمهوری اسلامی، در چارچوب خصوصی سازی خلاصه کند. اگر سیر رویدادها اینگونه ادامه یابد، راست یکبار دیگر قادر خواهد شد، حتی با تغییر در شکل حاکمیت، سیاست راستگراانه اقتصادی را در جمهوری اسلامی حفظ کنند. از اینروست که باید نیروهای میهن دوست و مردمی، از سرمایه داری ملی گرفته تا چپ انقلابی، مذهبی و غیرمذهبی، مواضع اقتصادی-اجتماعی خود را درباره مسئله «رشد و عدالت اجتماعی» با صراحت و روشنی تعیین و اعلام دارند و توجه توده های میلیونی را به آن جلب کنند.

از نگاه چپ انقلابی «جامعه مدنی» نمی تواند در مرز «دموکراسی پارلمنتاریسم بورژوازی» متوقف بماند و سرمایه داری را «پایان تاریخ» اعلام کند. از نظر این چپ، جامعه مدنی آن جامعه ایست که در آن تساوی حقوق همه جانبه انسان تأمین شده و هر نوع سرکوب فردی، گروهی-جنسی، طبقاتی و ملی پایان یابد. در چنین جامعه ای حق کار، مسکن، فرهنگ و بهداشت و درمان پیشرفته و رایگان، حقوق اولیه دموکراتیک هستند، که دفاع از آنها وظیفه نیروهای ترقی خواه و انقلابی است. چنین هدف و مبارزه ای تنها با پیگیری اهدافی غیر از «خصوصی سازی» و «تعدیل اقتصادی» ممکن و مقبول است.

«جامعه مدنی» که باید بنا نهاد و مبارزه برای آن گزین پذیر است، جامعه ای است که در آن، آزادی ها، درکنار برقراری اشکال متفاوت و ممکن مالکیت اجتماعی و ملی بر ابزار عمده تولیدی و ثروت های ملی تضمین شود. اصول اقتصادی قانون اساسی فعلی ایران زمینه قانونی برای پایه ریزی چنین جامعه ای را تصریح می کند. جلب سرمایه های فاقد شروط سیاسی در چهارچوب اصول اقتصادی قانون اساسی ممکن است. بکارگیری همه نیروها و سرمایه های ممکن برای توسعه عدالت اجتماعی در چارچوب آن، وظیفه مشخص تاریخی کنونی جنبش چپ میهن ما را تشکیل دهد.

۱- رئیس شناخته شده و اعلام شده تاجریسم، با این تر شروع می شود: خصوصی سازی، فقط انتقال مالکیت نیست و سپس ادامه می یابد: خصوصی سازی باید به سرعت انجام شود؛ خصوصی سازی باید از نظر سیاسی مورد قبول مردم باشد. نباید اجازه داده شود که عناصر مخرب در افکار عمومی این شبهه را ایجاد کنند که خصوصی سازی یعنی برگرداندن ثروتمندان سابق و پس دادن اموالشان [است] تا آنکه آنها بتوانند ثروت های خود را فروخته و پول آن را خارج کنند؛ خصوصی سازی باید متضمن کنترل کامل مالکین و سرمایه داران بر مدیریت باشد؛ خصوصی سازی باید متضمن امکان سرمایه گذاری خارجی باشد.

زنان است، بر پایه غارت طبیعت قرار دارد. نتیجه آن، انهدام همه جانبه طبیعت و از بین بردن زمینه های حیات است. جهان آینده باید با مصالح دیگری بنا شود.»

جامعه ای "مدنی" با محتوای "نو"!

اخیرا یک کنفرانس علمی با عنوان «کارل مارکس - آثار و تاثیرات آن»، در آلمان برگزار شد. یکی از سخنرانان، پرفسور دکتر توماس میجر بود، که دیدگاههای خود را پیرامون وظیفه تئوری در برابر تغییر جهان مطرح ساخت. او [۱] که یک مارکسیست است، ابتدا این پرسش را مطرح ساخت، که «منظور از مارکسیسم به عنوان تئوری، چیست؟ آیا منظور اسلوب علمی تفکر در چهارچوب آن تئوری است، که در بخش هایی توسط مارکس و انگلس پایه ریزی شده، و ما آنها را با عنوان «ماتریالیسم نوین»، می شناسیم، که صفات دیالکتیکی و تاریخی برای آن تعیین شده است.»

سخنران سپس با اشاره به «یازدهمین تری فوریاخ» در اثر معروف مارکس: که «فلاسفه تاکنون جهان را تنها باشکال متفاوت تفسیر کرده اند، اما صحبت بر سر تغییر آن است»، این برداشت را مردود اعلام داشت، که به نظر مارکس فلاسفه پیش از خود را فاقد توان تفسیر جهان اعلام داشته است. برعکس، منظور این تری، پذیرفتن ضرورت تفسیر توأم با ارایه تئوری پراتیک [تبرد] برای تغییر جهان است. بر این پایه، مارکسیسم، تئوری پراتیک برای برقراری سوسیالیسم است. سوسیالیسم، خود به معنی تساوی حقوق همه جانبه و عملی انسان است.

براین پایه است، که تئوری مارکسیستی [و به تبع آن اندیشه و عمل فعال مارکسیست ها در دوران کنونی برای تغییر جهان]، آنان را «به نماینده منافع اکثریت بزرگ بشریت تبدیل می سازد: توده های زحمتکش، استثمار شدگان، آثانی که در فقر مادی و معنوی ننگه داشته شده اند، آثانی که محکومین این جهان نامیده می شوند. این امر بهیچ وجه ارتباطی با «وظیفه تاریخی» هیچ طبقه ای ندارد، بلکه خواست معقول و انسانی پراتیک اجتماعی مستمر [کل بشریت] را تشکیل می دهد. وظیفه ای قاطع برای بازتولید اخلاق سیاسی انقلابی، که برپایه تئوریک قانع کننده و اثبات شده ای قرار دارد. سوسیالیسم عبارت است از حرکت به پیش - متبلور هم در جنبش اجتماعی و همچنین در اندیشه انقلابی (در موارد زیادی در ابتدا به مثابه جنبش فکری)....

تئوری سوسیالیستی در دوران کنونی، اندیشه دربارزه آنچه که تحقق آن در لحظه حاضر ممکن است، تا طرح تخیلی (اتوپایی)، ولی مشخص و مستدل از آینده را شامل می گردد. هم در تئوری و هم در هنر باید آن برداشت های فرهنگ نوین را تنظیم کرد و ارایه داد، که پاسخی باشند به اینولوژی حاکمی که می خواهد انسانیت و تلاش بشریت را برای برپائی جهانی نوین به ریشخند بگیرد. جهانی، که ریشه های متعددی در گذشته دارد [۲]، اما همانند گذشته نیست!

جامعه نوین، باید از دل آن فاجعه ای بیرون بیاید که اکنون جهان و بشریت با آن درگیرند: خطر نابودی محیط زیست، گرسنگی، بی عدالتی اجتماعی، استثمار انسان، غارت طبیعت، فقرزدگی قاره های متعدد، زورگویی در انواع آن، راسیسم، مواد مخدر، جنگ، دیوانگی نیروی آزاد شده [امپریالیسم، سرمایه مالی]...

با این مقدمات، سخنران سپس تصریح می کند: «اگر سرمایه داری قادر بود، مسائل فوق الذکر را در کوتاه مدت و یا حتی در دراز مدت برطرف سازد، نیازی به «جامعه دیگری» نبود. اما به نظر من هیچ سیستم اجتماعی که با هدف کسب سود، استثمار نیروی کار انسان و غارت منابع طبیعی و در تحلیل نهایی، بر اعمال زور پایه ریزی شده باشد، و «زقایت»، «جنگ» و «زورگویی» قانون اساسی آن باشد قادر نخواهد بود این مسائلی را برطرف کند که اکنون در برابر بشریت قرار دارد. آیا این سیستم، بدون جنگ و مبارزه اجتماعی حاضر به تسلیم خواهد بود؟

جامعه نوین همچنان در دامن جامعه کهن، رشد کرده و از درون آن و به عنوان جانشین (تالی) تاریخی جهانی وضع موجود، بیرون خواهد آمد. بدین ترتیب سخن روزا لوکزامبورگ درباره سرمایه داری و ضرورت عبور به سوسیالیسم همچنان بقوت خود باقی است: «سوسیالیسم و یا بازگشت به بربریت. شاید بتوان این جمله را امروز چنین بیان داشت: سوسیالیسم و یا فاجعه جهانشمول!»

۱- «توماس میجر» در انتقاد از کسانی که برداشت های خود را مارکسیسم تلقی کرد به انتقاد پرداخته و می گوید: به نظر این عده گویا «مارکسیسم تئوری کامل و بسته ای است، که برای همه مسائل و برای همیشه پاسخ قانع کننده دارد. وظیفه مارکسیست ها امروز تنها در آن خلاصه می شود که به جستجوی مآخذ مربوطه این راه حل را در نظرات «بائیان» - مارکس، انگلس و لنین - بپردازند.»

۲- با توجه به گذشته تاریخ اروپا، میجر می گوید: «هیچگاه نباید فراموش گردد، که فرهنگ اروپایی بر کدام انواع مکانیسم های سرکوب پایه ریخته شده است. زمینی که بر آن روییده است، با عرق و خون تولیدکنندگان آن آبیاری شده است. پایه های سرمایه داری کنونی اروپا نه تنها برستم به زحمتکشان و مردم خود این قاره، بلکه بر غارت بی همتای قاره های دیگر قرار دارد - امری که در هر ارزیابی از سرمایه داری این قاره نباید آن را فراموش کرد. این فرهنگ عمیقاً آلوده به حاکمیت پادشاهی و سرکوب

چهار مرحله در نبرد

"نو" و "کهن"

*نو - یعنی عنصر نوپدید و کیفیت نوظهور در رشته تکامل.

*کهن - یعنی عنصر منسوخ و کیفیت در حال زوال.

هر تازه ای که در رشته زمان ظاهر گردد، نو نیست. نو آنست که در رشد آتی دمدم جای خود را بیشتر می گشاید. نبرد نو و کهن از مراحل زیرین می گذرد:

۱- نطفه بندی گمنام و زایش پرآوا: نطفه نو گمنام و خمش در جانی در دهلیزهای تاریخ، در دهلیزهای تاریخ کاخ کهن، بسته می شود. یکی قدم بعرضه وجود می گذرد و با نخستین اعلان جنگ به کهن زایش خود را با بانک و فریاد اعلام می دارد.

۲- رشد تدریجی نو و نبرد با کهن در حال توفیق نیروی اخیر: کهن در نبرد با نو عوامل مساعدی در اختیار دارد. مانند سنت، تجربه و داشتن مواضع فرماندهی و اینکه هنوز بیمانه اش کاملاً برنشده و دخلش ته نکشیده و نقش او پایان نرسیده است، و اما علیه نو عوامل نامساعدی در کار است. کمی سنت، تجربه، و نداشتن مواضع مهم نبرد و بی خبری از نقش خود و باز نکردن جای خویش.

این دوران، دوران تراژیک و فاجعه آمیز نبرد نو و کهن است. زیرا دوران شکست های خونین نو، دوران جهش های فقهقرائی و ارتجاعی، دوران غلبه کهن است. در این دوران نو به سیاست های جسارت آمیز، قهرمانی ها و جانبازی های شگرف نیازمند است، تا بتدریج در دیوار کهنه رخنه کند و انساج او را از هم بسرد و شخصیت خود را اثبات نماید.

این دوران یکی از دوران های مهیب نبرد است، و معمولاً نو در جامعه خواستار حامیانی است دلاور و تیزبین و جسور و قهرمان. کهن در این دوران ابتدا با غرش های غرغورانه و سپس با نعره های وحشیانه و آنگاه با ضجه های آمیخته با ترس و قسوت عمل می کند و بنام نظم و امنیت موجود جوی خون میراند.

۳- نبرد نو و کهن در حال تساوی قسوی نو و کهن: نو در مبارزات و در شکست های خونین عبرت می آموزد، سنت و تجربه کسب می کند، به نقش خود پی می برد، شخصیت می یابد، مواضع بجنگ می آورد. دوران نبردهای سخت، بدون سازش ها و کومپرومیس ها، دوران پیدایش تعادل ها و متارکه های موقت و ناپایدار می انجامد، دوران تعادل قوا و نبرد خفی، نبرد پنهانی هم نو و هم کهن، هر یک برای نیل به هدف خود: نو برای محو کهن، کهن برای محو نو. این دوران، دوران اوج سیاست های دورانی است.

۴- نبرد نو و کهن با غلبه قوای نو بر کهن: نو مواضع خود را تحکیم می کند، سنت و تجربه فراوان کسب می نماید، کهن نقش اجتماعی خود را پایان می رساند و مواضع خود را از دست می دهد. این دوران تحول و جهش کیفی است. نو جانشین کهن می شود، تعادل ها و سازش ها بهم می خورد و نبرد به غلبه نو ختم می شود. نو با پیرو ظفرنمون عرصه کهن را تصرف می کند.

(بقیه "جامعه مدنی" از ص ۳۱)

گمان نمی رود، نظرات فوق که از لابلای مصاحبه یکی از «تاجرست ها» ایرانی استخراج شده است، نیاز به توضیح و تفسیر داشته باشد. سمت گیری طبقاتی را به روشنی در نظرات بظاهر غیر طبقاتی فوق، پیرامون جامعه مدنی، می توان دید. سؤالی که مطرح می ماند این است که کسانی که شکل گیری احزاب سیاسی جدید، که مسائل پایه ای تر، از جمله ایجاد جامعه مدنی را مد نظر خواهند داشت را تبلیغ می کنند، خود چگونه جامعه مدنی را در حال حاضر در مد نظر دارند؟

۱- نگاه کنید به «حزب جدید با احزاب قدیمی» راه توده شماره ۶۹.

۲- نگاه کنید به نظرات «حسین علوی» از نشریه «پیام فردا» در کار شماره ۱۷۷

۳- نگاه کنید به «تولیرالیسم و جامعه مدنی» در راه توده شماره ۵۶ و «جامعه مدنی از دو دیدگاه»، راه توده شماره ۵۷

۴- برای اطلاع از نظریات «هاک» نگاه کنید به «تولیرالیسم در برابر جنبش های اجتماعی» راه توده شماره ۶۳

۵- نگاه کنید به «نامه سرکشاده جمعی از اهل قلم و فرهنگ به رئیس جمهور» کبان شماره ۳۹ ص ۵۴-۵۳

۶- «سنت، مدرنیته، بست مدرن» گفتگوی اکبر گنجی با داریوش آشوری، حسین بشیریه، رضا داوری، موسی غنی نژاد، موسسه فرهنگی صراط ۱۳۷۵ ص ۱۲۶-۱۲۷

۷- سلام ۲۰ مهر ۱۳۷۶

۸- سلام ۲۲ مهر ۱۳۷۶